

بقام آقای بدیع الزمان خراسانی

انتقادات بر حواشی چهار مقاله

بر هیچیک از خوانندگان کتب خاصه ارباب تحقیق که بهره بینند منتقد نپذیردند و هرچه بشنوند باور نمیکنند و بی گواهی برهان و شهادت دلیل هیچ گفته یا نوشته را مسلم نیدارند قدر و قیمت تحقیقات نحریر فاضل پیشرو ارباب تحقیق آقای میرزا محمدخان قزوینی پوشیده نیست زیرا موقعیکه بحث و جستجوی تاریخی شروع شده و مردم اینمک هر نوشته را مخصوصا اگر بطبع هم رسیده بود ثابت و حجت میشمردند و روایات گشتگان را هر چند مخالف واقع و نصوص عقل بود مانند اصول مسلم برهانی می پنداشتند این فاضل کرامتایه دری از تحقیق بر روی الان گشود و نخواستگان علم و معرفت را به تبع و ببقاله اقوال متقدمان با بگذرد و بست آوردن حقیقت از روی دلپاهای واضح مانوس کرد و او را بدین جهت بر کردن دانشمندان و خواستاران حقیقت منتهی عظیم و سیاسی بزرگ است و از میانه تالیفات این دانشمند حواشی چهار مقاله بزیادتی تحقیق و کثرت فوائد امتیاز دارد و کسانیکه خود در طلب حقیقت رنج برده و از رنج حقیقت جوانان آگاهند بزرگی این قالیف را تصدیق دارند و مانند کسانیکه خود سطری ب تحقیق نخوانده و از ترجمه و التحال زحمات دیگران نامی و لائی بست میارند و از رنج فضلا بیخبرند اهیت انرا از یاد نخواهند برد

و نگارنده از چند سال پیش که اشعار تحصیل و تتبع یافته و بطلب حقیقت همت بسته و آثار فضلالا راهنمای خود گرفته بدین کذب انس بسیار داشته و از آن فائده های بسیار بر گرفته و به دالائی نویسنده ان اعتقاد داشته و با وجود این منابع و مراجع شرقی ان مراجعه کرده و باهیمیت ان بیشتر

گرویده است

ایگن در نتیجه مطالعه و مقایسه بسیار شبهتی چند رخ داد که مدتها از اظهار خودداری می کرد و نوشتن انرا نوعی از کفران نعمت می پنداشت

تا اینکه با خود اندیشید که فاضلی با اینهمه معرفت و تقوی هرگز بعصت
خود معتقد و از سهو و غفلتهای بشری که لازمه نقصان ارست غافل نخواهد
بود و اگر برخطاء خود واقف گردد

البته غنیمت خواهد شمرد یا اگر اعتراضی بیجا بیند با دایاهاء روشنتر
حقیقت را آشکار خواهد ساخت و اعتراض کننده را از رنج شك و اضطراب
فکر که سخت ترین رنجهاست رهایی خواهد بخشید و درینصورت خوانندگن
دیگر که با فرصت مراجعه ندارند یا از شدت اطمینان بکتاب دیگر رجوع
نمیکند از اشتباه بیرون آمده و یا بر اطمینانشان خواهد افزود
و نیز برای نو آموزان خام اندیش عبرتی دست خواهد داد که
هرگز فاضلی با اینهمه دقت و بختگی فکر از سهو و غفلت مبری نباشد حال
دیگران چگونه خواهد بود

اینک نگارنده چون یقین دارد که فاضل فیالقدر ازین اعتقاد
خوشنود است آنچه مخالف تواریخ معتبر یا مطالب متناقض در جواشی و
مقاله دیده مینگارد و از استقادات لفظی چشم می پوشد

۱ - صفحه ۹۹ گوید ابو نصر کنذری یعنی ابونصر محمد بن منصور
بن محمد الملقب بعید الملك الكندری وی اولین وزیر دولت ساجوقیه بود و
مدتی طویل وزارت ظفرلك و الب ارجلان بوی مقوض بود و در سنه ۳۵۶
بمن نظام الملك طوسی مقتول گردید

کنذری اولین وزیر دولت ساجوقی است و پیش از او ابوالقاسم
جوش و رئیس الرؤساء و نظام الملك دهستانی وزارت کرده اند چنانکه ان الاثیر
در ذیل حرات (۱) سنه ۳۶۶ گوید و بها استوفذ الباطن ظفرلك وزیر
ابا اناسم علی بن عبدالله الجوبینی و هو اول وزیر وزیر و زوله بن
رئیس الرؤساء ابو عبدالله الحسن ابن علی بن میخائیل تم و زوله بن
نظام الملك ابو محمد الحسن بن محمد النهستانی و هو اول من لقب بنظام الملك
تم و زوله بن عید الملك الكندری و نیز محمد بن علی بن سلیمان زولندی

در ذکر وزرای طغرلک کوبد (۲) وزرای او سالار بوزگان ابوالقاسم الگویانی و ابا احمد الدهستانی عمروک و عمید الملك ابونصر الکندری و جون عمید الملك تا انجام سلطنت طغرلک وزارت داشت پس سالار بوزگان و ابوالقاسم و ابو احمد باید پیش از وزارت برگزیده شده باشند ظاهراً ابوالقاسم گویانی همان ابوالقاسم جوینی و تفاوت نسبت از باب اختلاف آن در عربی و فارسی باشد زیرا اسم اصلی جوین گویان بوده چنانکه در بعضی از کتب پارسی بهمین صورت استعمال شده (زین الاخبار صفحه ۳۹) و در نتیجه تحریب جوین گردیده است یاقوت حموی در ذیل کلمه جوین گوید تسمیها اصل خراسان گویان فخرت جوین و دور نیست که ابوالقاسم گویانی با سالار بوزگان نیز یکی باشد زیرا کنیه سالار بوزگان ابوالقاسم بوده است بیتهمی گوید « و سالار بوزگان ابوالقاسم مردی از کفاه و دهة الرجال زده و کوفه سوری کار ترکمانان را جان بر میان بست » محمد بن علی راوندی مؤلف راحة الصدور گوید « و در آنوقت (یعنی سنه ۴۳۲ بقرینه ما بعد) وزیر و پیشکار و دستور و کار گذار سالار بوزگان بود » و این با سخن ابن الاثیر که ابوالقاسم جوینی را اولین وزیر شمرده درست میآید و درینصورت ممکن است فرض کرد که وزارت او (بواسطه تزلزل حکومت سلجوقیان) تا سنه ۴۳۶ رسمی نبوده ولی کارهای وزارتی را انجام میداده تا اختلاف این دو مورخ برطرف گردد و ممکن است ابوالقاسم دهستانی همان خاتم الملك و یکی از دو کنیه ابواحمد و ابومحمد تحریب دیگری باشد و بر حسب این تقریر دو یا سه تن قبل از عمید الملك وزارت کرده اند اما اینکه بعضی (مانند عماد کاتب) او را اولین وزیر می شمارند نظر به شهرت و وسعت مملکت سلجوقی است در زمان او

۲ — در همان صفحه راجع بعبد الحمید بن یحیی کاتب معروف کوبد وی در سنه ۱۳۲ با مخدوم خود مروان الحمار در جنگ با بنی العباس کشته شد. کیفیت قتل عبدالحمید مورد خلاف است مسعودی گوید با مروان کشته

شد و بعضی گفته‌اند از مرکه گریخت و پنهان شد او را گرفته نزد سلاج
آوردند سلاج او را ببد الجبار بن عبد الرحمن که صاحب شرطه بود سپرد
و او طشتی در آتش میثاق و بر سر او می نهاد تا در گذشت و هم
گویند او را نزد او جعفر منصور آوردند و بهرمان او بقتل رسید و کلیه
این اقوال در جلد اول از وقایع الاعیان تألیف قاضی ابن خلکان که مرجع
اقای قزوینی است نقل شده است و چون این خلکان خود در ترجیح این
اقوال مردد مانده و گفته است و الله اعلم ای ذلک کان برای اثبات و تعیین
این قول به سخن او استشهاد نتوان کرد و علت ترجیح را از جای دیگر
باید بست آورد

۳ — صفحه ۱۰۳ (و تو هم اینکه شاید لفظ نوح بن منصور
سوءساخت باشد باطل است چه لطف این حکایت مبتنی بر لفظ نوح است برای
آنکه مخاطبه بآیه یا نوح قد جادلنا فاکتوت جدالنا راست آید) ادعای تحریف
در سورتی لطف حکایت را میبرد که لفظ نوح تغییر یافته باشد ولی اگر
الله منصور را تحریف نصر بشمارند لطف حکایت باقی مانده و حکایت بواقف
نزدیک می‌گردد

۴ — صفحه ۱۱۲ (گورخان خطائی بدر سمرقند با سلطان عالم
سنجر بن ملکشاه مصاف کرد این واقعه در سنه ۵۳۶ واقع گردید و معروف
است بچنگ قطوان و قطوان موضعی است از مجال سمرقند و دین چنگ
قریب صد هزار نفر از عساکر اسلام گشته شدند از آن جمله دوازده هزار
نفر صاحب علمه بودند و زوجه سلطان سنجر اسیر گشت و بعد ازین واقعه
دولت کفار ترک معروف بقراخطای در ماوراء النهر مستقر گردید و جمیع آن
بلاد بتصرف ایشان در آمد و قریب هشتاد و اند سال در آن ممالک حکمرانی
کردند تا آنکه در سنه ۶۰۷ سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه باستعمانت
کوچک خان تار ایشان را بر انداخت) اگر سلطنت ملوک قراخطای در سنه
۵۳۶ شروع شده و در سنه ۶۰۷ بانجام رسیده پس تمام مدت فرمانروائی
ایشان قریب ۷۱ سال بوده است و ظاهراً هشتاد سه قلمی و تحریف هفتاد است

۵ — صفحه ۱۲۵ سلامی هو ابو علی السلامی البیهقی التیسابوری
المتوفی سنه ۳۰۰ عالمی در بیتمة الدهر (ج ۴ ص ۲۹) گوید وی در
سلك ملازمان و کتاب ابو بکر محمد بن المظفرین محتاج و سرش ابوعلی احمد بن
محمد بن المظفرین محتاج منخرط بود

ابوبکرین محتاج در سنه ۳۲۱ بامارت خراسان بر کزیده شده و بسال
۳۲۷ وفات یافته و ابوعلی یسر وی در سنه ۳۲۷ بامارت و سالاری خراسان
رسیده و در سنه ۳۴۴ در وبای عام ری در گذشته است و اگر سلامی در
سنه ۳۰۰ وفات یافته بسیار دور است که در سلك ملازمان ابوبکرین محتاج
و یسروی ابوعلی منخرط شده باشد و بر فرض که شهرت ابو بکر بن محتاج
را پیش از سنه ۳۰۰ فرض کنیم با اینکه در آنهنگام با احتمال قوی جُرد وی محتاج
والی چغانیان بوده و شهید بلخی شاعر و متکلم معروف نزد وی رفته و شهید
در سنه ۳۲۵ وفات کرده و تا اندازه دور است (یعنی باحاط انشمار شعر
یاری) که رفتن شهید خیلی پیش از سنه ۳۰۰ باشد باز هم نمیتوان سلامی
را ملازم ابو علی چغانی شمرده خصوصاً که در ذیل حال سلامی از استادی
وی نسبت به ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی متوفی در سنه ۳۸۳ یا
۳۹۳ سخن رانده اند و یا باید ابو بکر خوارزمی را پیش از سنه ۳۰۰
موجود و بر فرض وجود قابل تلمذ نزد سلامی ملازم چغانیان شمرده و نیز درین
موقع ابوبکر چغانی سالاری خراسان نداشته و اگر سلامی ملازم وی بوده
و ابو بکر خوارزمی در نزد وی درس خوانده ناچار باید چغانیان مسافرت
کرده باشد و گذشته ازینکه مسافرت ابوبکر خوارزمی چغانیان معلوم نیست
دلیلی برای انتخاب سلامی از میانه انهمه فضلا در دست نداریم زیرا شهرت و
عظمت مقام سلامی معلوم نیست چه اندازه بوده تا باور کنیم که فضلا برای
ادراك محضر وی ترك وطن کرده بجای او شد رحال می نموده اند و بر
فرض تسلیم دشوار توان پذیرفت که خوارزمی درین موقع توانائی مسافرت
داشته و بمشق دیدار سلامی وطن خود را بدرود گفته است زیرا درینصورت
باید عمری دراز لااقل صد سال برای خوارزمی ثابت کرد و بر ایندعوی هنوز سندی

تأیید شده است

۶ — صفحه ۱۴۰ «وعرفی ویرا» (یعنی ابوحنیفه اسکافی را) از
شعراء سلطان سنجر (۵۱۱ — ۵۵۲) می‌شمرد و این بسیار مستبعد است.
چون بنا برین لازم می‌آید که ابوحنیفه اسکافی قریب شصت یا هفتاد سال بصنعت
شاعری اشتغال داشته است و این خارج از معتاد است «گوئیم اولاً لازم
نیست که ابوحنیفه شصت یا هفتاد سال بشاعری اشتغال ورزیده باشد زیرا ممکن
نیست سنجر را در مدت حکومت وی در خراسان یعنی مابین سنه ۴۹۰ و
۵۱۱ مدح گفته باشد

سنائی در کار نامه بلخ که آنرا در زمان سلطنت مسعود بن ابراهیم
یعنی مابین سنه ۴۹۲ و ۵۰۸ بنظم آورده از ابوحنیفه اسکافی بدین طریق
یاد می‌کند

از یس ابوحنیفه اسکافی که بر اشراف دارد اشرافی

چا گر شعر سید الشعرا که بران جا گریست خواجهما

گفته دارد و جود ابوحنیفه را در عهد مسعود میرساند و ادعای
عارا تأیید می‌کند

تا نیا قریب ۶۰ یا هفتاد سال شاعری کردن خارج از معتاد نیست.
زیرا علمه ای از شعراء قرن پنجم و ششم قریب به همین مدت و بیش از آن
بشاعری اشتغال ورزیده اند از جمله معزی شاعر که از سنه ۴۶۷ یعنی
یس از قتل قاورت و پلسال مهجوری (از روی نقل خود او چهار
مقاله طبع لیدن ص ۴۱) بملك شاعراه یافته و بیش از آن نیز شاعر رسمی
دربار ملکشاه بوده و معزی بسال ۵۴۲ در گذشته و بنا برین قریب هفتاد
سال بشاعری اشتغال داشته و همچنین سنائی که مداح ابراهیم بن مسعود
غزنوی ۴۵۰ — ۴۹۲ بود و در سنه ۵۴۵ وفات کرده و قریب ۶۰ سال
شعر می‌گفته و خاقانی که مسالما در سنه ۵۲۵ شاعر بوده و بسال ۵۹۵
زندگی را بدرود گفته و تحقیقا دوره شاعری او بهفتاد رسیده و انوری که
بجلس قوی در حدود سنه ۵۲۰ شعر می‌گفته و در سنه ۵۸۳ یا ۵۸۷ بنا

برین بیش از ۶۰ سال شعر گفتن اشتغال می ورزیده است و با وجود
این ادله نمیتوان هفتاد سال شعر گفتن را برون از اندازه عادت گرفت
بلی اشکال اینجاست که عوفی ابوحنیفه اسکاف را از اهل مرو
شمرده و ابوحنیفه اسکافی مذکور در تاریخ بیهقی قطعا از اهل غزنه بوده
است چنانکه خود گوید

از آنکه هستم از غزنی و جوادم نیز

همی نه بتم مر عام خویش را در بازار

و بیهقی که بابوحنیفه معاصر بوده و ابوحنیفه بدرخواست او بقصیده
پرداخته در حق وی می نویسد (۱) « چون در اول تاریخ فضلی دراز
یاوردم در مدح غزنین این حضرت بزرگوار که یابنده باد و مردم آن واجب
دارم و فرضه بتم که کسانیکه از این شهر باشند و در ایشان فضلی باشد
ذکر ایشان یاوردن خاصه مردی چون بوحنیفه که کمتر فضل وی شعر است»
و اگر عوفی را در مروی بودن ابوحنیفه اشتباهی دست نداده باشد باید گفت دو
بوحنیفه شاعر داشته ایم یکی بوحنیفه اسکافی با باء نسبت مذکور در بیهقی
و دیگر ابوحنیفه اسکاف بی باء نسبت که عوفی ویرا از شعراء سنجر
شمسارد لما اینکه آقای قزوینی در ذیل صفحه ۱۳۶ از حواشی چهار مقاله
اظهار داشته اند که چون اسکافی در تاریخ بیهقی که معاصر اوست با باء
نسبت مسطور شده بهمین صورت اقرب بصواب است در صورتی صحیح است
که بیهقی بضبط کلمه و داشتن باء اشاره کرده باشد یا نسخ بیهقی را از
هر گونه تحریف مصون بشماریم لیکن بیهقی بضبط کلمه اشاره ننموده و صحت
نسخ قدیمی مطلقا مورد شك و تردید است

۷ - صفحه ۱۵۱ و بعضی قصائد او در مدح بلی از مالوک است معروف
بعضد الدوله و معلوم نشد عضد الدوله کیست (ظاهرا عضد الدوله شیر
زاد بن مسعود بن ابراهیم غزنوی باشد که از سنه ۵۰۸ تا ۵۰۹ سلطنت
داشته و مسعود سعد هم قصائدی در مدح وی سروده است و مختاری برادران

او ارسلان بن مسعود ۵۰۹ — ۵۱۱ و یمن الدوله بهرام شاه بن مسعود
را ۵۱۱-۵۵۲ مدح کرده است و خود آقای ترویشی ابن عضد الدوله را در ضمن مدح او
مسعود ص ۷ صفحه ۱۴۴ یعنی صفحه ۱۴۴ (از حواشی ۴ مقاله) نام برده اند
۸ — صفحه ۱۵۴ مجمع الصفحا وفات او را در
سنه ۴۰۱ لویس و گوید مجد الدوله نیز در همین ایام کشته شد در صورتی
که مجد الدوله در سنه ۴۲۰ مقتول شد این سخن سهو است زیرا مجد
الدوله بقتل رسید و محمود او را بخراسان فرستاد این الاشیر در ضمن
حوادث ۴۲۰ گوید (تم سیره الی خراسان مقبرضا) و ظاهرا محمود او
را در یکی از قلاع هند در بند کرده و مسعود او را اراد ساخته و مجد
الدوله تا باخر عمر در غزنین بوده است

در زین الاخبار صفحه ۹۷ گوید و امیر ناصر دین الله (یعنی
مسعود غزنوی) بفرمود تا ابوطالب رستم مجد الدوله را از هندوستان بیاوردند
و او را پیش خورش خواند و نیکی گفت و فرمود تا هم بگزین ازهر
او جای ساخته و مثال داد تا بهر وقت بخدمت درگاه همی ابد و تا آخر
عمر بگزین بود

۹- صفحه ۱۶۳ «و اورا با سلطان محمود غزنوی محاربات عذیده دست داد
تا بالاخره در سنه ۳۹۳ سلطان محمود با لشکری عظیم بسیستان حمله برده
بلاد او را تمام بتصرف در آورده و او را بگرفت و بچوزجان فرستاد و در
انجا تحت الحفظ روزگار بسر می برد تا در سنه ۳۹۹ وفات یافت »

معلوم تست این محاربات عذیده خلف ابن احمد را با سلطان محمود
کی و کجا دست داده و در کتب تواریخ مانند ابن الاثیر و عینی پیش از دو
مجاربه یکی در سنه ۳۹۰ و دیگر در سنه ۳۹۳ ذکر نمی شود و دو مجاربه
بغیر از محاربات است و هر چند اقل افراد جمع را دوتا فرض کنیم و
با اصطلاح جمع را منطقی بدانیم باز هم درست نیست زیرا کلمه عذیده میرساند
که این معنی منظور نیست و مقصودشان جنگهای فراوان که از ۴ یا ۶ جنگ
کثر نباشد بوده است

و اینکه می گویند دو جوزجان وفات یافت هم برخلاف نصوص مورخین از جمله عتبی که در پای صفحه بدان مراجعه داده اند میباشد
بتصریح عتبی (۱) که خود با محمود غزنوی و خلف معاصر بوده است مدت ۴ سال و ازینرو تا سنه ۳۹۷ در جوزجان بسر میبرده است بعد ازین خلف را بمکاتبت با ایبک خان متهم کردند و محمود او را بقلعه گردیز فرستاد و پس از دو سال یعنی سنه ۳۹۹ در اینجا وفات یافت این الانیرهم داستان جنگ محمود و خلف را از عتبی نقل کرده و با وی هندستان است

۱۰ - صفحه ۱۶۵ فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد والی چغانیان که مقصود درین موضع از چهار مقاله اوست ظن غالب است که وی پسر یا نواده ابوعلی است

الر وی پسر ابوعلی است لکن نام او احمد بن احمد بن محمد ضبط کنند زیرا ابوعلی خود احمد و پدرش محمد نام داشته است و درین صورت این بیت فرخی

بن احمد محمد شاه جهان پناه
ان شهریار کشور گیر و کشورستان
که در صفحه ۱۶۶ بهمین صورت نقل کرده اند و در بعضی نسخ میر احمد محمد ضبط شده با این سخن موافق است ولیکن اگر شعر فرخی را بدین طریق روایت کنند جای احتمال دیگر باقی نمی ماند و او را نمیتوان نواده ابوعلی فرض کرد

۱۱ - صفحه ۱۷۲ (و عجب است که این طغانشاه بکلی مجهول - الحال است و احدی از مورخین (بجز مصنف در اینجا) ذکری از او نکرده است و فقط بواسطه اشعار ازرقی است که نام او بر السنه و افواه افتاده است)

این طغانشاه یعنی طغانشاه بن الب ارسلان سلجوقی بکلی مجهول الحال نیست و مورخین دیگرهم جز مصنف چهار مقاله از وی نام برد دارند

ممن اسفزاری در کتاب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات در ذرات
ولایت شهر هرات گوید پس سلطان اب اسلان پسر خود را شمس الدوله
طغانشاه را بهرات فرستاد بعد از آن ظهیرالملک ابونصر بن سعید بن محمد بن
الموکل النیشابوری والی هرات بود تا وقتی که اب اسلان را وفات رسید پس
ملکشاه بن اب اسلان رسید و او هرات را برادر خود طغانشاه مسلم داشت
و وزارت بطریق پدر خود بر خواجه نظام الملک مقرر فرمود پس طغانشاه
اغز طغیان و عصیان نهاد و رسمهای بد از ظلم و فساد و اطماع فاسده و
قتل اهالی علم و متابعت اصحاب ظلم و فساد پیش گرفت برادر او را معزول
کرد و او را بقلعه اسفهان محبوس ساخت

بقیه دارد

مکتوب حضرت والا شاهزاده افسر

اقای مدیر محترم ، در شماره دهم مجله گرامینتان شرحی بقام ادب
محترم آقای ملک الشعراء بهار راجع بطرزهای مستزاد و اضافاتی که در رباعی
شده از رساله حدائق الحقایق نقل و درج و در آن جا اشاره فرموده بودند
که این بنده هم در این زمان از آن پیروی نموده ام . از اینکه موضوع
های شیرین ادبی را از گوشه و کنارهای کتابهای گمنام بیست آورده و در
دسترس عموم میگذارند از نظر خیلی ادیب و شاعران گذشتهگان موجب کمال
تشکر و قدردانی است . ولی برای اینکه طرزهای نوین بنده امتیازی با
طرزهای پیشینیان داشته باشد باید اوری میکنند که اینها هیچیک مستزاد
نیست چنانکه از هر يك نموله هائی عرض شد و چون خود بنده در هیچ
کتابی مانند آنها را ندیده و از دوستان هم نشنیده بودم تصور میکنم اول
کسی باشم که باین طرز ساخته ام . از بیست سال قبل که باسم طرز
های نوین ترانه پنجگانه و ششگانه اشعاری سروده و مبطوعات با انتشار آنها
پرداخته اند تا کنون کسی متذکر نشده که این طرزهای نوین نبوده و
سابقه داشته است . خیلی متشکر خواهم شد اگر نظیر آن را از اشعار
گذشتگان جستجو کرده ، خاطر نشان نموده و بر امتنانم بیفزایند .